

درآمدی بر برخورد چپ ایران به «مسأله‌ی زن»

حامد شهیدیان

زنان و مردان آزاده‌ی سراسر جهان هر ساله هشتم مارس را گرامی می‌دارند. این روز، روز همبستگی زنان در مبارزه‌ی مشترک علیه ستمهای مردسالاری، طبقاتی، نژادی و قومی است. ما نیز به سهم خود با آنان هم‌صدا شده، همبستگی خود را با مبارزات زنان اعلام می‌کنیم.

زنان مبارز ایران سالهاست که همدوش دیگر زنان مبارز دنیا درگیر نبردی سخت با سامانه‌هایی هستند که آنها را تحت ستم قرار داده، خواهان به بند کشیدن آنان است. در آغاز سده‌ی بیستم، جنبش مستقل زنان ایران با روی کار آمدن رضا شاه تحت کنترل دستگاه دولتی درآمد تا دولت نوپای پهلوی بتواند در کنار خفقان و سرکوب سایر آزادیخواهان، مبارزات زنان را نیز مهار کند و به «مسیر دلخواه» بکشاند. از آن پس، شاهان پهلوی نهایت تلاش خود را به کار گرفتند تا بتوانند کنترل خود را بر مبارزات زنان اعمال کنند. با این همه، زنان مبارز ما از پای ننشستند و از هر فرصتی برای پیشبرد و تعمیق مبارزات خود بهره جستند. هر گاه همانند سالهای پس از سقوط رضا شاه و یا سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد، راه مبارزه‌ی علنی علیه زمینه‌های گوناگون ستم مردسالاری - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی - باز بود، زنان دوشادوش دیگر رزمندگان میهن‌مان، درگیر مبارزه‌ی سخت با نابرابریها شدند. اما آن گاه که خفقان و دیکتاتوری، راه بر مبارزات گروهی و بسامان زنان را بست، آنان هرگز مرعوب فشار و خفقان نشده، از راههای دیگر از جمله ادامه‌ی شرکت فعال در گروههای سیاسی مختلف و مبارزه‌ی فردی علیه تبعیض و نابرابری به نبرد خود ادامه دادند.

اما نبود آزادی و شرایط دمکراتیک برای بحث و تبادل نظر، نتایج منفی چشمگیری را برای جنبش زنان در برداشته است. دیکتاتوری مانع رشد مبارزات مستقل زنان شده و مردسالاری حاکم بر جنبش انقلابی ایران که در قالب تئوریهای تنگ‌نظرانه‌ی اقتصادی جلوه می‌نمود، چنین مبارزه‌ی را به زمان نامعلوم «پس از پیروزی» معوق کرد. به همین دلیل، به هنگام خیزش توده‌ی انقلاب ۱۳۵۷، به رغم شرکت بی‌دریغ زنان، پایه‌ی‌ترین حقوق انسانی آنان مورد حمله قرار گرفت و مقاومت و مبارزه‌ی زنان و مردان آزادیخواه به ثمر نرسید. گرچه نبود سازماندهی و ضعف جنبش مستقل زنان در این برهه از زمان نقش قاطعی در شکست جنبش زنان ایفا کرد، اما بی‌توجهی و تنگ‌نظریهای جنبش چپ نیز در این شکست بسیار مؤثر بود.

چپ انقلابی همواره شانه خالی کردن از رو در رویی با باورهای فرهنگی توده‌ها و بینشهای مربوط به روابط زن و مرد را حرکتی جهت‌انحراف از دور کردن و راندن مردم از چپ خوانده است. این خطّ مشی، نه تنها مملو از خودبزرگ‌بینی روشنفکرانه و بی‌اعتبار دانستن شعور قشرهای مختلف طبقات ستم‌دیده است، بلکه در برداشتی

ایده آلیستی و پوپولیستی از هژمونی چپ نیز ریشه دارد. بر اساس این برداشت، کسب رهبری مبارزات کارگری از راه خموشی در برابر بسیاری از مسایل مبرم و بحث انگیز جامعه میسر است. تاریخ ایران و سیر وقایع سالهای پس از انقلاب ۱۳۵۷، کوس رسوایی چنین سیاستی را به صدا درآورده است. زیرا نتیجه‌ی عملی این شیوه‌ی تفکر، نه رهبری «خلق» و کارگران بوده است و نه «حفظ وحدت». این خطّ مشی حاصلی نداشته است جز بی‌هویتی چپ و شکست سیاستهای آن - و این همه به قیمت به مسلخ کشیده شدن هزاران تن از باورد لرن کمونیسم و آزادی بوده است.

نیروهای مارکسیست، با تکیه بر این که «جنبشهای اجتماعی طبقاتی هستند» چنین نتیجه‌گیری کرده اند که کمونیستها باید فقط در مبارزاتی شرکت جویند که مَهر طبقه‌ی کارگر را بر پیشانی دارد. به همین دلیل، در سالهای بحرانی پس از انقلاب، بسیاری از نیروهای سیاسی، جنبش زنان ایران را جنبشی بورژایی خواندند و در نتیجه آن را شاینده‌ی دفاع و همبستگی ندانستند. این برداشت نادرست هم اکنون به شیوه‌ی دیگر در میان بسیاری از فعالان جنبش چپ بروز کرده است. امروزه، گرچه بسیاری از مبارزان برداشت واقع‌بینانه‌تری از ستم جنسی دارند، اما آن را به تمامی «مشکل» زنان می‌دانند و مبارزه با آن را وظیفه‌ی انحصاری خود زنان می‌خوانند.

چنین باوری از چند نظر نادرست است و باید مورد انتقاد قرار گیرد. نخست این که اینان با پذیرش لفظی «مبارزه‌ی مستقل زنان» دست از عمل می‌کشند و در نهایت همان سیاست بی‌توجهی و بی‌عملی را در برابر مسأله‌ی زن و ستم جنسی پیشه می‌کنند.

دوم این که، دقیقاً از آنجا که «جنبشهای اجتماعی طبقاتی هستند»، ما باید بیش از پیش به لزوم شرکت فعال و همه‌جانبه‌ی چپ در جنبش زنان پای بفرسیم. چون جنبش زنان جنبشی طبقاتی است، ما باید فعالانه در آن شرکت کنیم تا بتوانیم بدیل خود را ارائه دهیم. ما باید در جنبش زنان حضوری فعال داشته باشیم تا بتوانیم برابری واقعی زن و مرد را - نه بین زنان و مردان طبقه، ملت و یا قومی ویژه، بلکه میان زنان و مردان تمامی طبقات، ملیتها و قومها - برقرار سازیم. شرکت ما در چنین مبارزه‌ی ضامن تأمین حقوق محرومترین قشر پرولتاریا در چنین مبارزه‌ی است. ساده دلی است اگر فرهنگ و اپسمانده‌ی کارگران و زحمتکش‌شان محروم را نادیده گرفته، دل به این خوش داریم که «برای زن کارگر یا دهقان، انتخاب لباس هیچ گاه مطرح نبوده است و در نتیجه مبارزه برای آزادی انتخاب لباس ربطی به دمکراسی طبقاتی ندارد».

به علاوه، در باور اینان ستم جنسی همچنان به عنوان «مشکل دیگران» جلوه می‌کند. واقعیت دردناک این است که ضدانقلاب و ارتجاع اسلامی ایران، مدون‌ترین نظریه را پیرامون مسأله‌ی زنان دارد و همین بینش است که در بیشتر مولد، بنیانهای مستحکم فرهنگی و ایدئولوژیک اکثریت قریب به اتفاق مردم را می‌سازد. یکی از پیش‌شرطهای پیروزی ما در مبارزه با نابرابریهای اجتماعی و ستم زنان، همانا مبارزه با چارچوبهای فکری حاکم بر ماست. این چارچوب فرهنگی به همان اندازه در سیاستهای مبارزاتی جلوه می‌کند که در روابط درون‌گروهی، و به همان اندازه در روابط درون‌گروهی و شرکت زنان در سازمانهای سیاسی جلوه می‌کند که در باورها و عملکردهای تک تک ما در زندگی خصوصی.

مسأله‌ی زنان در تلاقیگاه بسیاری از مهمترین و حیاتی‌ترین مسایل نظری و عملی انقلاب قرار دارد: از

شناخت امپریالیسم و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی گرفته تا رو در رویی با باورها و کردارهای واپسمانده‌ی فرهنگی همه‌ی ما، از مبارزه برای کسب هژمونی پرولتاریا در انقلاب، مبارزه برای استقرار آزادی، دمکراسی و برابری - در یک کلام، مبارزه برای کمونیسم - گرفته تا مبارزه علیه قوانین قرون وسطایی حجاب، خانواده، کار و...

اما جنبش انقلابی زنان نه تنها باید با چنین بینشهای منفعلانه‌ی نسبت به ستم زنان برخوردی جدی داشته باشد، بلکه باید با دیدگاههایی که مردسالاری اسلامی در ایران را «خفیفتر» و «کم خطرتر» از مردسالاری اسلامی دیگر کشورهای خاورمیانه می‌داند نیز مبارزه کند. این بینش، برخوردی ذات‌گرایانه با مردسالاری اسلامی دارد و چشم بر این واقعیت می‌بندد که اگر مردسالاری اسلامی در ایران «خفیفتر» به نظر می‌آید، علت را باید نه در ذات «ملایم» این مردسالاری، بلکه در مبارزه‌ی سرسختانه‌ی زنان در سالهای پس از انقلاب دید که مردسالاری اسلامی را در بسیاری از جبهه‌ها به عقب‌نشینی و «تعدیل» وادار کرده است. به علاوه، تفاوت‌های رشد سرمایه‌داری، میزان شهرنشینی و ویژگیهای فرهنگی کشورهای مختلف خاورمیانه را نیز نباید نادیده گرفت.

تا مبادا به چپ‌روی و جدایی عده‌ای روشنفکر خارجه‌نشین از توده‌ها و... متهم شویم، ناچار بر این نکته‌ی بدیهی تأکید می‌کنیم که در پیش گرفتن سیاست فعال در قبال مسایل «حساس» و «ظریف» مربوط به باورهای فکری و مذهبی توده‌ها، به هیچ روی به معنای گردن‌افرازی در برابر آنان نیست. ما «شهیدپرور» و «مظلوم» نیستیم که با معصومیتی پیامبرگونه برای ارضای کنجکاو‌بهای ذهنی خود به تدوین تئوری دست زنیم. ما به خوبی به درجه‌ی حساسیت و ظرافت مسأله واقف هستیم. اما این را نیز باور داریم که در برابر آن نباید منفعل باقی ماند. هرچه مسأله‌ی «حساستر» و «مقدس‌تر» باشد، رو در رویی با آن عاجلتر و حیاتی‌تر می‌شود. زیرا هر «تقدسی» از ستمی نشان دارد و در هر سامانه‌ی ستمی، تعیین‌گر «مقدس» و «نامقدس» نه ستم‌دیده، که ستمگر است. پس، خموشی و انفعال در برابر «مسایل حساس» و «مقدس»، در حقیقت خموشی در مقابل ستم است و دعوت به اتخاذ چنین سیاستی، از جانب هر که و با هر نیتی که باشد، جز پذیرش و ابقای ستم جنسی پیامد دیگری نخواهد داشت. آری، انقلاب در همین «جزئیات» است که به روح خود خیانت می‌کند!